

عهد و گفتگو



تفسیر پاراشای هفته
توسط ربای ساکس

تفسیر تورات

پاراشای هفته: **וזوت هבראחא**

פאן ביי אנטהא

רבאי לרד גאנאטאן סאקס

End without an Ending

Ve Zot Habrachah 5779

چه راه شگفت انگیزی برای پایان دادن به یک کتاب، آن هم نه هر کتابی، بلکه کتاب کتاب ها: موسی سرزمین موعود را از کوه نبو و از فاصله ای در دیدرس می بیند که اما چندان دور هست که بداند هرگز در طول زندگی خود به آنجا نمی رسد. این صحنه پایانی از هر انتظاری که از یک روایت داریم، فراتر می رود. داستان یک سفر باید در انتهای سفر و رسیدن به مقصد پایان یابد. اما توراه پیش از رسیدن به مقصد پایان می یابد. در نیمه راه، پایان می پذیرد. روایت، هنوز وسط راه است که تمام می شود. مانند یک سمفونی ناتمام.

ما خوانندگان و شنوندگان، احساسِ ناکاملیِ موسی را حس می‌کنیم. او عمری را وقف رهبری مردم به خروج از مصر و بردن به سرزمین موعود نمود. اما تقاضایش برای تکمیل وظیفه و رسیدن به سرزمینی که زندگی خود را وقف راهبری مردم به آنجا کرده، رد شد. وقتی موسی دعا کرد و گفت: "بگذار من ... گذر کنم و خاک خوب را در آن سوی رود اردن بینم"، خداوند پاسخ داد: "کافی است. هرگز دوباره با من در این باره سخن نگو" (تثنیه ۳:۲۵-۲۶)

موسی، مردی بود که در برابر فرعون ایستاد و آزادی مردم خود را طلب کرد و حتی از چالش با خدا نیز نهراسید. او هنگام پایین آمدن از کوه و دیدن مردم در حال پایکوبی پای گوساله طلایی، سنگ نوشته‌های کارِ خدا، این مقدس‌ترین اشیایی که تا کنون به دست بشر رسیده را شکست. اما برای یک مرحمت کوچک خواهش کرد که اجازه تکمیل کارش به او داده شود و داده نشد. وقتی او برای دیگران دعا کرد، موفق شد. وقتی برای خودش دعا کرد، پذیرفته نشد. این به خودی خود، عجیب است.

اما احساس ناکاملی، فقط یک نکته از زندگی موسی و صرفاً شخصی نیست. این احساس به کل روایت از ابتدای سفر خروج تا انتها تعلق دارد. بنی اسرائیل در تبعید هستند. خداوند موسی را موظف به رهبری مردم برای خروج از مصر و بردن آنها به سرزمین شیر و عسل که به ابراهیم، یعقوب و اسحق وعده داد، کرده بود. ساده به نظر می‌رسد. در همان باب ۱۳ سفر خروج، مردم از مصر خارج شده‌اند و مصر در اثر ضربت‌ها شکست خورده است. در چند روز اول به مانعی برمی‌خورند. روبه روی آنها دریای سرخ است. پشت سر آنها ارابه‌های شتابان سپاه فرعون در حرکتند. معجزه‌ای اتفاق می‌افتد. دریا می‌شکافد. آنها از روی زمین خشک کف دریا عبور می‌کنند. سپاهیان فرعون و ارابه‌های آنها در گل فرومانده، غرق می‌شوند. اینک فقط بیابان میان آنها و مقصدشان قرار دارد. هر مشکلی که با آن رویارو می‌شوند

- کمبود غذا، آب، مسیر و حفاظت- با دخالت الهی و به وساطت موسی حل می شود. آیا چیز دیگری جز رسیدن باقی مانده است؟

اما چنین نمی شود. جاسوسان فرستاده می شوند تا درباره بهترین راه ورود و تسخیر سرزمین، اطلاعات گرد آورند و این نسبتاً وظیفه ای سراسر است. آنها به گونه ای نامنتظره با گزارشی برمی گردند که دل همه را خالی می کند. مردم وحشت زده، می خواهند به مصر برگردند. نتیجه این می شود که خدا حکم می کند آنها یک نسل کامل، چهل سال، باید صبر کنند تا وارد سرزمین بشوند. این فقط موسی نیست که از رود اردن عبور نمی کند. کل مردم تا آن لحظه که تورا به پایان می رسد، هنوز وارد سرزمین نشده اند. باید صبر کنیم تا به کتاب یهوشوع برسیم که نه بخشی از تورا، بلکه بخشی از کتب انبیاء و متونی بعدی و تاریخ نگارانه است.

این از منظر ادبی، غیرعادی است. اما اتفاقی نیست. در تورا سبک نوشتار، جوهر معنا را بازتاب می دهد. متن به ما نکته ای عمیق می گوید. داستان یهودیان بدون پایان به سر می رسد. بدون نتیجه نهایی تمام می شود. در یهودیت هیچ معادلی برای عبارت رایج "و آنها از آن پس به خوبی و خوشی زندگی کردند"، وجود ندارد (نزدیک ترین روایت به چنین پایانی در کتاب استریافت می شود). روایت توراتی فاقد آن چیزی است که فرانک کرمود "حس پایان" می نامید.¹ زمان یهودی، زمان گشوده است - گشوده به گره گشایی هنوز تحقق نیافته و مقصد هنوز نرسیده.

فقط از این رو چنین نیست که تورا تاریخ را ثبت می کند و تاریخ هیچ پایانی ندارد. تورا به ما چیزی منحصر به فرد و بس متفاوت از راه و رسم تاریخ نگاری یونانیان و هرودوت و توسیدیدس. تاریخ سکولار هیچ معنایی در خود ندارد. فقط به ما می گوید که چه اتفاقی

¹ Frank Kermode, *The Sense of an Ending* (New York: Oxford University Press, 1967).

افتاد. تاریخ توراتی برعکس، سرشار از معنا است. هیچ چیزی *bemikreh* یا شانس‌ی اتفاق نمی‌افتد. این امر با نگاهی به سفر پیدایش، روشنتر نیز می‌شود. خدا ابراهیم را فرا می‌خواند که سرزمین، زادگاه و خانه پدری خود را ترک گوید: "به سرزمینی برو که به تو نشان خواهم داد" (پیدایش ۱:۱۲). ابراهیم چنین می‌کند و تا آیه پنجم به مقصد رسیده است. این به نظر مانند پایان یک داستان است، اما حتی به زحمت می‌تواند آغاز باشد. تقریباً بیدرنک در سرزمین، خشکسالی می‌شود و او آنجا را ترک می‌کند. برای اسحق و سرانجام یعقوب و فرزندان نیز همین اتفاق می‌افتد. داستانی که با سفری به سرزمین آغاز شد، با همان شخصیت‌ها در خارج از سرزمین به سر می‌رسد و هم یعقوب (۴۹:۲۹) و هم یوسف (۲۵:۵۰) وصیت می‌کنند که بازماندگان‌شان آنان را برای دفن به سرزمین ببرند.

خدا هفت بار به ابراهیم وعده سرزمین داد - از آنجا که هستی نگاه کن به شمال تا جنوب و از شرق تا غرب. تمام سرزمینی را که می‌بینی را برای همیشه به تو و فرزندان می‌دهم (پیدایش ۱۵-۱۴:۱۳). اما وقتی سارا از دنیا می‌رود، او حتی تکه‌ای خاک ندارد که او را دفن کند و باید قطعه زمینی به قیمتی گران بخرد. رویدادی مشابه برای اسحق و یعقوب اتفاق می‌افتد. پیدایش نیز مانند تثبیه با وعده‌ای پایان می‌یابد که هنوز تحقق نیافته و آرزویی که هنوز برآورده نشده است.

تنخ [مجموعه پنج کتاب تورات، کتب انبیاء و کاتبان] نیز در کل چنین است. کتاب دوم تواریخ الایام با تبعید رفتن یهودیان پایان می‌یابد. در آخرین آیه پایانی تنخ، کوروش کبیر شاهنشاه ایران به تبعیدیان اجازه بازگشت به سرزمینشان را می‌دهد: "هر کس از قوم خدا در میان شما خداوند خدای او با او باشد و بگذارد بالا برود (تواریخ الایام ۳۶:۲۳). این نیز پیشدستی است و نه واقعیت رخ داده.

نکته ای مهم در اینجا هست که هرچند بس عمیق اما تشریح آن دشوار می باشد. توراہ نبردی با اسطوره است. در اسطوره، زمان با طبیعت یکی است. چرخه ای است. از مراحل می گذرد - بهار، تابستان، پاییز و زمستان؛ تولد، رشد، زوال، مرگ - ولی همواره به همان جا که آغاز شده بازمی گردد. طرح استاندارد اسطوره این است که نظم از سوی نیروهای آشوب تهدید می شود. در دوران باستان، این نیروها، همچون خدایان یونانی ویرانگر تصویر شده بودند. در دوران ما نبرد نیروهای سیاه در فیلم های جنگ ستارگان و ارباب انگشتی بازنمایی هنری شده اند. قهرمان با آنها چالش می کند. او می لغزد، می افتد، تا مرگ پیش می رود، اما سرانجام موفق می شود. نظم بازسازی می گردد. دنیا دوباره مانند قبل یکپارچه می شود. قضیه "از آن پس خوش و خرم زیستند" از همین جا می آید. از دید آنها آینده، بازسازی گذشته است. در این اسطوره ها بازگشت به نظم و وضعیت پیش از تهدید وجود دارد، اما تاریخ، پیشرفت، گسترش و نتایج پیش بینی نشده در کار نیست.

یهودیت یک گسست رادیکال از دیدن امور از چنین دریچه ای است. برعکس، در یهودیت، زمان به میدان رشد انسانی تبدیل می شود. آینده مانند گذشته نیست و نمی توان آنرا پیش بینی و پیش گویی کرد؛ درست برخلاف پایان همه اسطوره ها که قابل پیش بینی هستند. یعقوب در پایان عمر خود به فرزندانش گفت: "گرد هم بیایید تا به شما بگویم در پایان روزها چه بر شما خواهد رفت" (پیدایش ۱: ۴۹). راشی با استناد به تلمود می گوید: "یعقوب می خواست پایان کار را آشکار سازد، اما روح مقدس از او رخت بر بست". ما نمی توانیم آینده را پیشگویی کنیم، زیرا به خودمان بستگی دارد - چگونه رفتار می کنیم و چه گزینشی داریم و چگونه پاسخ می دهیم. آینده نمی تواند پیش بینی شود، زیرا ما دارای اراده آزاد هستیم. حتی ما خود نمی دانیم چگونه به بحران پاسخ دهیم تا زمانی که از راه برسد. ما فقط وقتی به گذشته نگاه می کنیم خود را کشف می نماییم. آینده به روی ما گشوده است. تنها خدا که ورای زمان است می تواند بر زمان تسلط داشته باشد. روایت توراہ هیچ حس پایانی ندارد، زیرا

پیوسته می خواهد به ما یاد آور شود که کار ما هنوز پایان نیافته است. هدف ما می ماند تا در آینده - که به آن باور داریم ولی تا آن زمان زنده نمی مانیم - تحقق یابد. ما به آینده دور چشم می دوزیم، همان گونه که موسی سرزمین مقدس را از دوردست کرانه رود اردن دید. ولی ما مانند او می دانیم که هنوز نرسیده ایم. یهودیت، بیانِ والایِ ایمان است در زمان آینده.

فیلسوف یهودی قرن نوزدهم، هرمان کوهن، این حقیقت را چنین بیان کرد:

آنچه تفکر یونانی نمی توانست بیافریند، نبوت یکتاپرستی موفق به خلق آن شد... برای یونانیان، تاریخ، فقط گذشته را نشانه می گیرد. اما نبی یکتاپرست یک پیش بین است و نه یک محقق گذشته... انبیاء، ایده آلیست های تاریخ هستند. پیش بین بودن آنها مفهوم تاریخ را همچون هستی آینده آفرید. (با تاکید در متن)²

هرولد فیش، محقق ادبی، این نکته را در عبارتی زیبا و به یاد ماندنی بیان کرد: "حافظه خاموش نشدنی از آینده ای که باید تحقق یابد."³

یهودیت تنها تمدنی است که دوران طلایی اش را نه در گذشته که در آینده تصور کرده است. ما این را در ابتدای داستان موسی می شنویم و اهمیت آنرا در نمی یابیم، مگر در آخر توراه. موسی از خدا می پرسد: نام تو چیست؟ خدا پاسخ می گوید: *Ehyeh asher Ehyeh* یعنی: خواهم شد آنچه خواهم شد (خروج ۳:۱۴). می توان این معنا را تصور کرد: "من آن موجودیت بیکرانه، وصف ناپذیر و فراتر از یک نام هستم. این می تواند بخشی از معنای آن باشد. اما نکته اساسی چنین است: نام من آینده است. "من آن هستم که خواهم بود". خدا

² Quoted in Ernst Cassirer, *The Philosophy of Symbolic Forms*, vol. 2, *Mythical Thought* (New Haven: Yale University Press, 1953), 120.

³ Harold Fisch, *A Remembered Future* (Bloomington, IN: Indiana University Press, 1984), 19.

در فراخوان آینده خطاب به گذشته است؛ فراخوانی از مقصد به ما که هنوز در مسیر هستیم. آنچه یهودیت را از مسیحیت متمایز می‌سازد، پاسخ به این پرسش است: "آیا ماسیح [منجی موعود] آمده است؟" پاسخ یهودیت همواره این است: نه هنوز. در گذشت موسی، زندگی ناتمام او، نگاه او به سرزمین آینده، نماد برتر این "نه هنوز" است. "تکمیل این کار به عهده تو نیست، ولی با این حال نمی‌توانی متوقف شوی" (میشنا اوت ۱۶:۲). چالش‌های رو در روی ما به عنوان انسان، هرگز به سادگی، سرعت و کامل حل نمی‌شوند. این کار به چندین عمر نیاز دارد. خارج از دسترس یک فرد و حتی بزرگترین انسان است؛ از عهده یک نسل بر نمی‌آید، حتی حماسه‌سازترین نسل. در پایان سفر تشبیه گفته می‌شود که: "هرگز دیگر در میان اسرائیل، پیامبری همچون موسی بر نخواهد خواست" (تثنیه ۳۴:۱۰). اما حتی زندگی او بنا به جبر، تکمیل نشد.

وقتی موسی را در کوه نبو می‌بینیم که به دوردست و در ورای رود اردن به سرزمین اسرائیل می‌نگرد، حقیقت عظیم و چالش‌گر پیش روی خود را حس می‌کنیم. هر فردی سرزمین موعودی دارد که به آن نخواهد رسید، افقی فراسوی حدود دیدرس او. آنچه این امر را تحمل پذیر می‌سازد، پیوند وجودی محکم میان نسل‌ها است - والد و فرزند، معلم و شاگرد، راهبر و پیرو. هدف، بزرگتر از ما است، اما پس از ما همچون بخشی از ما زنده خواهد بود در وجود کسانی که بر آنها تاثیر داشته ایم.

بزرگترین اشتباه ممکن ما این است که بگوییم چون نمی‌توانیم همه کار بکنیم، پس اصلاً هیچ کار نکنیم. حتی موسی دریافت که تکمیل کار بر دوش او نبود و تنها توسط یهوشوع ممکن می‌شد و داستان بنی اسرائیل تازه آن هنگام فقط آغاز می‌گشت. در گذشت موسی نکته‌ای اساسی در زمینه اخلاق به ما می‌رساند. چون زندگی یک روز پایان می‌پذیرد، از معنا تهی نیست. زیرا در حقیقت، حتی در همین جهان، پیش از آنکه افکار خود را متوجه زندگی

جاودانی در دنیای در راه بسازیم، هنگام نوشتن فصل خود در کتاب داستان قوم و سپردن آن به آیندگان، به بخشی از ابدیت تبدیل می شویم. کار ساختن جامعه ای بر پایه عدالت و شفقت - همچون واحه ای در بیابان خشونت و فساد - دامنه ای بزرگتر از زندگی یک فرد دارد. یهودیان به سرزمین خود بازگشته اند، اما دورنما هنوز تکمیل نیست. هنوز ما در دنیایی پر خشونت و تهاجم زندگی می کنیم. صلح و بسیاری امور دیگر هنوز از ما دور هستند. ما هنوز به مقصد نرسیده ایم، هرچند که مانند موسی آنرا از فاصله می بینیم. توره بدون پایان به آخر می رسد تا به ما بگوید که ما نیز بخشی از آن داستان هستیم. و چون به سطرهای پایانی توره می رسیم، مانند رابرت فراست در شعر مشهورش، می دانیم که:

عهدهایی دارم که به آنها وفا کنم

و فرسنگ ها که پیش از به خواب رفتن پیمایم.⁴

شبات شالوم



برای دیگر آثار ربای ساکس لطفاً از این تارنما بازدید فرمایید - www.rabbisacks.org
کلیه حقوق محفوظ است • دفتر ربای ساکس توسط بنیاد عهد و گفتگو حمایت می شود

*ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian

⁴ Robert Frost, "Stopping by Woods on a Snowy Evening," from *The Poetry of Robert Frost*, ed. Edward Connery Lathem (New York: Holt, Rinehart and Winston, 1969), 224.